

# الباب الاول من الواحد السادس في نظم البيان لا يزيد...

حضرت باب

اصلي فارسي



الباب الاول من الواحد السادس في نظم البيان لا يزيد على  
تسعة عشر جلدا يكتب في ثلاثة الاولى الآيات و الاربعة  
المناجات و الستة التفاسير و الستة صور العلمية و انما  
الابواب في كل ذلك من الواحد الى المستغاث و ان  
تكون مع كل نفس صحيفة لو لم يكن من اقل عدد الالف  
خير له من الآيات ليتلون به كيف يشاء و انما البيت ثلاثين  
حرفا و انما الاعراب عشرة يحسب.

ملخص اين باب آنکه هيچ شئي نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نيست حتى آنکه اگر کسی ارضی را مالک  
باشد اگر خواهد در حق او اعتدال ظاهر فرمايد بايد بر نهجی باشد که صاحب اسطرلابی با منتهای دقت نظر  
در آن نظر کند بقدر ذکر شئی اول آن را از آخر زياده نبيند جایی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد  
چگونه است در مواقعی که توان اعتدال را ظاهر کرد



ORIGINAL



AUDIO

و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر اینکه از نوزده جلد زیاده نگردد و در کل با منتهای اعتدال و نظم و ترتیب ثبت گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اول آن زیاده نه بیند نه این است که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر میشود بلکه اعدل از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد حروفیه شود که این قسم در حق خلق ممکن نیست بکل آنچه نازل شده و نه در اول و نه در ثانی امر نشده

و اسم بیان بحقیقت اولیه اطلاق برآیات وحده میگردد زیرا که او است حجت عظمی و بینه کبری که دلالت نمیکند الا علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق بمناجات و در ثالث بتفاسیر و در رابع بکلمات علمیه و در خامس بکلمات فارسیه میگردد ولی کل در ظل آیات ذکر میگردد اگر چه آن سر فصاحتی که در اول ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون کل نتوانند درک نمود ذکر نشده

و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور صاحب بیان کل کینونیات مشابه با حروف واحد گشته باشد و در بحر وحدانیت سائر باشند لعل یوم ظهور حق توانند بضیاء شمس حقیقت مستضیی گردند و بقرب افتاده خود نزد آن نیر اعظم حاضر شوند بدون شتون دینی و دنیوی که ظاهر است

و در هر یک اگر از کل مراتب خمس ذکر شود بر منتهای اعتدال محبوب است نزد حق اگر چه در ثلاث اول ماء غیر آسن جاری است و در رباع بعد لبن لم یتغیر طعمه و در سته بعد نحر توحید و در سته بعد ما یدکر فی الرکن التکبیر جاری ولی در هر یک کل ظاهر و باطن بوده وهست بلکه در هر حرف ناظر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است در صورت دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه این است که در این واحد غیر واحد دیده شود که اگر یکی مزید گردد عشرين میگردد نه اثنین سر آن اینکه در این واحد دیده نمیشود الا مثال واحد بلا عدد از این جهت است که بقرب فؤاد خود نزد واحد اول نتوانند حاضر شد

در اول ظهور قیامت نظر کن در بیان اگر چه امر شده که مجلد شود ولی کل از مبدأ ظهور یک ماء بوده که در کل این حروف واحد همان حیوان است نه این است که خالقی غیر الله یا رازقی دون آن یا ممیتی یا محیی سوای او باشد بلکه این واحد اول خلق او است که دلالت میکند در صقع امکان بوحدانیتی که ممکن است که در امکان ظاهر شود و الا آن وحدانیت ذات لا یعرف بوده وهست و مقترن بذکری نمیکردد و اون داخل عدد نبوده و نیست و معروف نمیکردد بهندسه

و ثمره این نظم آنکه در یوم قیامت لعل کل مؤمنین ببیان بهدایت حروف واحد مهتدی گردند ولی مغرور نگشته بحب نقطه و حروف حی که آن روز روز امتحان است اگر کسی آن نقطه و آن حروف را دوست داشت و بهدایت آنها مهتدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته و الا نظر کن چقدر نقطه قرآن

و حروف حی آن را مدعی دوستی و طاعتند و حال آنکه از هزار یک داخل ولایت این نقطه و حروف نگشته در آن ظهور هم مثل این ظهور فرض کن

و مراقب باش که بشیء در آن روز محبوب نگردی که کل بیان و ارواح آن در نزد "من ینظهره الله" مثل حدیقه است در کف او چنانچه امروز کل قرآن و ارواح آن اگر از نقطه بیان بلی در حق کل نازل شود در رحمت حق بوده و هستند و اگر لا جاری گردد حکم آن ظاهر نظر کن بین که از حدیقه هم خفیف تر است یا نه این است حکم واقع عند الله اگر چه در ظل هر حرفی هزاران هزار نفوس مستظلمند که هر یک بامری از اوامر قرآن مفتخر و معززند ولی کل بهمان یک خیط قائم است که اون برید منزل قرآن بوده نه برید غیر آن

تصور کن اگر رسول خداوند یک آیه نازل فرموده بود که کل مؤمنین بانجیل داخل در رحمتند کسی میتوانست حکم دون رحمت در حق آنها کند و حال آنکه احصا نتوان کرد بعضی از آنها را چگونه رسد بکل و همینقدر هم که نفرمود و حکم دون آن فرمود نظر کن که چقدر در حد خود ماندند این است جوهر کل علم که بیک بلی کل زنده میگردند و بیک لای او کل فانی میگردند بحق نه بشئونی که تصور کنند بقهر یا بغلبه یا شئون دیگر که متصور است بلکه این حکم حکم حقی است که فوق آن متصور نه که بر صرف کما هی کلشیء جاری میگردد

منتهای جد و جهد خود را فرموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتجاج نکرده که کل بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم تر بآنچه نازل فرموده از کل خلق زیرا که روح کل در قبضه او است و در نزد کل نیست الا شبحی اگر بر حق مستقر باشند و الا که لایق ذکر نیست چنانچه اگر امروز کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر تصدیق نکند حق را آیا ثمری خواهد بخشید او را علم او سبحان الله عن ذالک بلکه از برای او علم نبوده

و علم اون است که علم بخدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم آن باشد و ما دون آنرا اطلاق علم اولوالافتدۀ نمایند چنانچه در زمان عیسی - علیه السلام - ظاهر باین اسم همینقدر که اقرار بنبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام نکرد ثمری بخشید در حق او و همچنین تصور کن نزد ظهور "من ینظهره الله" که اگر کل اهل بیان در جوهر علم مثل او گردند ثمر نمی بخشد الا بتصدیق باو فلتعتبرن ان یا اولوالعلم ثم ایاه ستقون

و در نظم آیات ترتیب آن سوره بسوره از یک آیه گرفته تا باسم مستغاث منتهی گردد و سزاوار است که در نزد هر نفسی یک صحیفه که اقلا هزار بیت باشد از شئون بیان هر کس بآنچه متلذذ است و هر سی حرف یک بیت و با اعراب چهل حروف محسوب میگردد

و مثل کل بیان مثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد در یوم ظهور "من یظهره الله" اگر از کل خواهد اخذ نماید آنچه بایشان داده قدر شیء صبر نماید نه اینکه یکی بمسئله فروع آن محتجب گردد و یکی باصول آن و یکی بشئون حکم و یکی بشئون عز بلکه کل از او است و راجع باو میگردد

او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود و اگر در ما بین خود و خدا تأمل میکنید همان آیتی که ما بین خود و خدا بان توجه میکنید مثال او است که در افئده شماس است که باو از او محتجب نگردید و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده اید و مراقب بوده که اگر او نشناساند خود را باسم خود ولی بشئون دیگر بآیات خود میشناساند کل را که بر هیچ کس بقدر شیء حجت نباشد

گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است که رسول او بر او وارد میگردد با کتاب او و چون بصیر نبوده در دین خود یقین نمیکند و فی الحین داخل نار میگردد و حال آنکه بیانی که باو عمل میکرده از نفس او بوده و کتابی که بر او نازل فرموده بآیات خود اعظم از آن است نزد او زیرا که آن موهبه خداوندی است در آخرت باو که اعظم تر است نزد خداوند از ظهورات قبلی که بر او نازل فرموده از مکنم جود و غیب خود

مثل امروز نگشته که در نزد هر نفسی قرآنی هست که باون متدین بدین اسلام است ولی از منزل و منزل علیه محتجب است چه بسا بهاء قرآن آن هزار مثقال ذهب است ولی بشیئی از منزل و منزل علیه محتجب میگردد که اگر بداند راضی میشود که کاش خلق نشده بود که از ثمره وجود خود بی نصیب گردد کمال دقت را نموده که صراط ادق از هر شیئی است ولی بعلم بان اوسع از هر شیئی است و الله یدؤ کل شیئی ثم یعیده

قل انتم بما نزل الله فی البیان لتوقنون و علم بیان منوط است بعلم نزول آن از اول آن تا آخر آن زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنی است و بعد مقادیر بیانیه در آن ظاهر گشته نه این است که باول از آخر محتجب گردند یا بآخر ناظر شده و نظر در اول ننموده بلکه هر حرفی در مقام خود از نار و نور در صقع خود مذکور بوده و هست ولی هر چه بدیع تر میگردد مراد الهی و آن ظاهر تر است و کل بیان قول نقطه حقیقت است چنانچه کل دین عرفان او است و علم باو امر او

و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

